



ضرورت توجه به عناصر و مایه‌های فرهنگی گویش‌ها و زبان‌های محلی

زبان ابزار فکر و، دقیق‌تر بگوییم، در مرتبه‌ای خود فکر است و، در حدّ و درجه‌ای که فکر را بیان کند یا با آن عجین گردد، قدر و اعتبار دارد. به واقع، زبان، در عین ایفای نقش ارتباطی، خواص و محدودیت‌های کانتی فکر انسانی را نمودار می‌سازد همچنین درجات آن را که در مکتب اوگوست کنت، اسطوره‌ای، عقلانی-و تحصّلی یا ثبوتی (مبتنی بر تجربه عینی) تشخیص داده شده است. این درجات، به اعتباری، در زمانی و تاریخی‌اند و، به اعتباری دیگر، همزمانی. در فکر و زبان، همزمان اسطوره و تعقل و تحصّل به نسبت‌هایی می‌توانند وارد شوند و می‌شوند. اما فکر سیال است و گرایش به آن دارد که از این ساحات فراتر رود و به ساحات و عوالم مابعدالطبیعه گام نهد و به سیر و سیاحت در آن عرصه پردازد.

این مقدمه را برای آن آوردم که به نقش زبان در مراتب والا، مراتبی فراتر از ساحات ارتباطی جاری توجه دهم و این نکته بسیار حسّاس را گوشزد سازم که، در تحقیقات زبانی، عنصر حیاتی و پویای فرهنگ و طرز تفکر نباید مغفول بماند.

متأسفانه در بررسی گویش‌ها و پاره‌ای تحقیقات مربوط به زبان‌های محلی و زبان‌های میانه و باستانی ایران به عناصر فرهنگی بسی کمتر از عناصر زبانی محض توجه می‌شود. برای گویش‌ها، فرهنگ‌هایی تألیف شده که، در آنها، حتی از تعبیرات کنایی و

بوم‌گویی (idiom) ها نشانی نیست در حالی که بسیاری از ظرایف و لطایف و ذخایر بس ارزشمند فرهنگی و روحیات قومی در همین عناصر بازتاب می‌یابند. برای امثال پاره‌ای از گویش‌ها فرهنگ‌هایی مستقل تنظیم شده است. اما در این فرهنگ‌ها، بسیاری از مثل‌ها و هم‌تعبیرات کنایی (expressions) درج نشده است. آنچه فرهنگ‌های گویشی عنوان گرفته عموماً واژه‌نامه‌اند نه فرهنگ. در حوزه ترانه‌ها و تصنیف‌ها کارهایی انجام گرفته اما هنوز بسیاری از عناصر فولکلوری و ادبی شفاهی وجود دارد که با کتابت بقای مطمئن نیافته‌اند و در خطر فراموشی‌اند.

به خصوص، در برخی از پژوهش‌های آکادمیائی، صرفاً آن دسته از عناصر زبانی بیشتر در محل توجه قرار می‌گیرند که مایه‌ای از اختصاصات قومی و بومی در آنها بازتاب ندارد و روح قوم از خلال آنها شناخته نمی‌شود. گویی تنها همان عناصر و مفردات بی‌روح زبانی خالی از مایه‌های فرهنگی‌اند که حایز اهمیّت‌اند. عجیب آنکه در برخی از نشریات ادواری آکادمیائی حاوی پژوهش‌های گویشی، مقاله‌هایی که در آنها به مایه‌ها و عناصر فرهنگی بومی پرداخته شده پذیرفته نمی‌شوند.

از سوی دیگر، نشریاتی محلی را می‌توان سراغ گرفت که به تصنع تلاش بیهوده می‌شود به گویش‌ها - حتی گویش‌های در معرض انقراض - زندگی تازه‌ای هم‌ارز زبان مشترک کشوری ببخشند. مثلاً داستان کوتاه به زبان گویشی در آنها درج شود آن هم به صورتی که اهل زبان هم نمی‌توانند آن را بخوانند. تازه این نوشته‌ها از جهت ارکان زبانی به‌ویژه ساختار نحوی اصالت ندارند و قویاً تحت تأثیر زبان مشترک‌اند و اصولاً طعم و رنگ زبان بومی در آنها احساس نمی‌شود. ادامه حیات این گویش‌ها، اگر هم در شرایط ارتباطات امروزی میسر باشد، تنها از طریق شعر و ترانه و تصنیف امکان دارد آن هم به شرطی که سراینده‌گان اصالت آن را حفظ کنند و خود را از تأثیر ساختار نحوی و کلاً عناصر دستوری زبان مشترک مصون دارند.

در این گویش‌ها، حتی روستائیان، که عموماً حافظ وفادارتر سنت‌ها و گویش‌ها و زبان‌های محلی‌اند، اگر بنا باشد در حیطه‌ای بیرون از قلمرو بالفعل گویش و زبان بومی - عموماً ارتباط و فرهنگ شفاهی - این زبان را به کار برند، آشکارا به وام‌گیری از واژگان عالمانه و عناصر دستوری و ساختار نحوی زبان مشترک کشانیده می‌شوند و گفتارشان

تصنّعی از کار درمی‌آید و رنگ بس ناخوش و ناآشنایی می‌گیرد و حکم آن پیدا می‌کند که جامه عاریتی به تن آن کرده باشند.

باری، همین‌که ذخایر فرهنگی و لطایف بومی گویشی‌ها را حفظ کنیم و بقای آنها را ضامن شویم دستاورد پرارزشی است. لذا، به جای تلاش‌هایی که فی‌المثل برای داستان‌نویسی به زبان گویشی و محلی می‌شود و تماماً هدر می‌رود، هرگاه گنجینه‌هایی فرهنگی را که در آنها نهفته است و در خطر فراموشی است محفوظ نگه داریم، کاری کارستان انجام داده‌ایم.

فرهنگستان زبان و ادب فارسی شایسته است در این راه پیشگام گردد یا دست‌کم جریان ثبت بوم‌گویه‌ها و عناصر فرهنگی گویش‌ها و زبان‌های محلی را هدایت و حمایت کند و بدان بس نکند که تنها عناصر و مفردات خشک و بی‌روح زبانی را که متناظر آنها در زبان فارسی وجود دارد موضوع بررسی قرار دهد و از مایه‌های فرهنگی و ذوقی که فراوان در گویش‌ها خفته‌اند بی‌اعتنا بگذرد. در این رابطه، بازبینی خط مشی به‌خصوص ویژه‌نامه زبان‌های ایرانی امری حساس به نظر می‌رسد.

سر دبیر